موضوع: درباره خاتمیت و پاسخ به برخی شبهات

فلسفه و حکمت خاتمیت

موضوع بحث، بررسی مساله فلسفه خاتمیت بود. در این باره گفته شد، دیدگاه صحیح فلسفه خاتمیت را کمال حداکثری شریعت می داند به این معنا که هر آنچه می بایستی از طریق وحی نبوی در زمینه بایدها و نبایدهای دینی بیان شود در شریعت اسلام بیان شده است و اگر در مصادیق و جزئیات هم چیزی پیش بیاید، بر اساس همان مکانیزمی که اسلام طراحی کرده است و بر اساس منابع و موازین الهی که در کتاب و سنت آمده است رخ خواهد داد. بر این اساس دیگر موضوعی برای شریعت و کتاب آسمانی جدید و نبوت جدید باقی نمانده است.

نظریه کمال حداقلی دین

در مقابل این تفسیر از خاتمیت، تفسیر دیگر از سوی آقای سروش در کتاب بسط تجربه نبوی مطرح شده است. مدعای وی این است که اسلام تکاملش تدریجی است و پایان نیافته است و بعد از پیامبر اکرم (ص) همچنان پرونده این تکامل باز است، و هم در مورد تجربه های درونی و هم بیرونی پیامبر (ص) توسط عارفان و عالمان اسلامی این بسط تحقق پیدا می کند. وی آیه شریفه «الیوم اکملت لکم دینکم» را نیز به معنا اکمال حداقلی تفسیر کرده اند، که بر خلاف مفاد ظاهری قرآن و دلایلی است که قبلا بیان شد.

دلایل این مدعا

وی بر این مدعا دلایلی اقامه کرده است. یک دلیل وی این است که چون دین اسلام به صورت تدریجی پدید آمده است، استمرار آن هم به صورت تدریجی خواهد بود و لذا کمالی که در آیه اکمال دین آمده باید حداقلی است تا پس از پیامبر (ص)، تکامل دین ادامه داشته باشد.

نقد

چه دلیلی وجود دارد که هر چیزی آفرینش آن تدریجی باشد، تکامل آن هم باید تدریجی بوده و استمرار داشته باشد به حدی که نقطه پایانی برای آن یافت نشود؟ وقتی به داده های تجربی توجه می کنیم می بینیم وقتی پدیده ای به کمال خود برسد، دیگر کمال آن توقف پیدا می کند. مانند شکوفه ای که تبدیل به میوه رسیده می شود. این کامل شدن، نقطه پایان حرکت استکمالی این میوه است و اگر دیگر تحولی در آن رخ دهد، تکامل نزولی و فساد آن میوه خواهد بود.

در مورد مصنوعات بشری نیز وضع همین گونه است. مثلا وقتی ظرفی ساخته می شود، هر چند به صورت تدریجی این امر انجام می گیرد اما وقتی ساخته شد به کمال مطلوب خود رسیده است، و اگر تغییری در آن رخ دهد، نزول از آن است. بله کمال این صنعت آن است که ظرف های کامل تری طراحی و ساخته شود.

اکنون آیا می توان این فرض را در مورد دین به کار برد؟ پاسخ می تواند هم مثبت و هم منفی باشد. اگر آن شریعت مشتمل بر همه آنچه برای هدایت انسان بشر لازم است می باشد، فرض آمدن دین کامل تر معنا ندارد، اما اگر این شریعت ناقص باشد، فرض آمدن دین کامل تر هست.

دین اسلام درست است که ظرف 23 سال تکامل پیدا کرده است اما بعد از آن به مرحله ای رسیده که خدای متعال خبر از اکمال آن داده است. دلایل این مساله در جلسات قبل بیان شد و با رسیدن به این کمال، فرض تحول استکمالی در آن نخواهد بود.

مطلب دیگر این است اگر بنا باشد دین اسلام تکامل پیدا کند و افرادی بتوانند آورده هایی کامل تر از آنچه پیامبر اکرم (ص) آورده بیاورند، این مطلب مستلزم آن است که آن آورنده، بر پیامبر (ص) برتری داشته باشد، و روشن است که این مطلب باطل است. چطور می توان گفت افرادی همچون غزالی و مولوی می توانند تجربه های عارفانه ای ارائه دهند که از تجربه های پیامبر اکرم (ص) کامل تر باشد؟! منشا اشتباه سروش در این نظریه این بوده که تکامل پیروان دین اسلام را با تکامل دین اسلام خلط کرده است. توضیح اینکه در مورد تکامل دین اسلام بعد از پیامبر اکرم (ص) چند فرض قابل تصور است:

1. معارف و احکام جدیدی به معارف و احکام آن اضافه شود. اگر چنین باشد، تکامل اسلام خواهد بود، اما این فرض باطل است، زیرا اصل خاتمیت آن را رد خواهد کرد. به همین خاطر در روایات تصریح شده است که: «حرام محمد حرام الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه».
2. تکامل فهم بشر نسبت به معارف و احکام اسلام؛ یعنی افراد بشر به تدریج به ابعاد بیشتری از حقایق اسلام دست پیدا کنند. این مطلب فی الجمله در غیر مورد معصومین صحیح است اما این فرض ربطی به تکامل اسلام ندارد.
3. تکامل در عمل به تعالیم و احکام اسلام است. این فرض دو وجه دارد: وجه کمی و کیفی. وجه کمی آناین است که افراد پس از پیامبر اسلام (ص)، تعالیم اسلامی را بیشتر انجام دهند. وجه کیفی نیز آن این است که افراد پس از آن حضرت، تعالیم اسلام را با نیت خالص تری انجام دهند. وجه اول و وجه دوم در مورد غیر معصومین فی الجمله پذیرفته شده است، اما این فرض هم باز ربطی به تکامل اسلام ندارد.
4. تکامل به معنای گسترش قلمرو جغرافیای اسلامی و افزایش گروندگان به دین است. این فرض حرف درستی است اما باز نمی توان آن را به پای تکامل اسلام نوشت.

ادامه بحث انشاءالله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد